

گفتگوی با نیلوفر بیضایی

(چاپ شده در نشریه ی "هشت مارس"، کلن، فوریه ۲۰۰۱)

هشت مارس: قبل از آغاز گفتگو می خواستم از اینکه زحمت این گفتگو را پذیرفتید تشکر کنم. نیلوفر جان، آیا تئاتر کار حرفه ای توست؟

نیلوفر: اگر منظورتان از کار حرفه ای این باشد که آیا از راه حرفه ی تئاتر زندگی می کنم و مخارج زندگی ام تامین می شود، باید بگویم بدلیل متعدد، نه. اولاً اینکه از آنجا که از آغاز بر این تاکید داشته ام که بزبان فارسی و برای مخاطب ایرانی تئاتر کار کنم، هرگز بدنبال شغل ثابتی در هیچ تئاتر آلمانی نبوده ام. چرا که از "کارمند" شدن در این حرفه تنفر شدیدی دارم. برای من کار هنری و خلاقیتی که می طلبد نیاز به آزادی در انتخاب موضوع و روش کار دارد و من در صورتی که در استخدام یک مرکز تئاتری باشم، این آزادی را در انتخاب موضوع کارم نخواهم داشت. از سوی دیگر از آنجا که بزبان فارسی می نویسم، ارگانیزاتورهای کارهای ما در جاهای مختلف، ایرانیانی هستند که هیچ بودجه ی ثابت و مشخصی برای تامین مالی ما دریافت نمی کنند، در نتیجه ما در بسیاری از شهرها فقط به شرط تامین مخارج سفرمان اجرا می کنیم و در برخی دیگر که امکان استفاده از بودجه های دولتی برای برگزار کنندگان وجود دارد، علاوه بر مخارج سفر، دستمزد نیز می گیریم. اما اگر منظورتان زمانی باشد که برای کار تئاتر و کار نوشتن می گذارم، جوابتان مثبت است. من چهار روز در هفته (۳۰ ساعت) را برای گذران مخارج زندگی ام در رشته ی تعلیم و تربیت که در کنار ادبیات آلمانی و تئاتر و سینما، یکی از رشته های تحصیلی ام نیز بوده، کار می کنم و بقیه ی زمانم را که چیزی نزدیک به ۵۰ ساعت در هفته باشد، به کار بی مزد تئاتر و نوشتن اختصاص داده ام. در نتیجه تعطیلی ندارم و کم کم پس از گذشت ۷ سال که زندگی ام بدین منوال می گذرد، حس می کنم که دیگر توان و انرژی گذشته را نیز ندارم.

هشت مارس: ترجیحاً گفتگو را از آخرین کارتان شروع می کنم "روایهای آبی زنان خاکستری". در این نمایش با زن هنرمندی روبرو می شویم که رژیم اسلامی حق بازیگری را از او سلب کرده، طی سالهای اخیر، با روی کار آمدن خاتمی و شرکاء ذر عرصه ی سینما، تئاتر و ادبیات بسیاری از هنرمندان فعال شده اند. تفاوت زنان هنرمند دوره ی اخیر با زن هنرمند نمایش شما که گوشه نشینی و تدریس تئاتر در شرایطی محقرانه را انتخاب کرده است، چیست؟

نیلوفر: ببینید، اصولاً ما در همه جای جهان با دو دسته هنرمند روبرویم. یک دسته از آنجا که اصرار دارند از راه این حرفه زندگی کنند، برایشان تفاوتی نمی کند که کاری که به آنها پیشنهاد می شود مثلاً با پرنسیپهای شخصی شان همخوانی دارد یا نه. بگذارید مثالی بزنم. مثلاً فلان بازیگر در ایران که فارغ التحصیل دانشگاه نیز هست و بازیگر بدی هم نیست، برای تامین زندگی برایش فرقی نمی کند که در فیلم فلان حزب الهی که جنگ و کشتار مخالفان را نیز تبلیغ می کند، بازی کند یا در فیلمی که رگه هایی از اعتراض نسبت به شرایط کنونی در آن دیده می شود. از آنجا که هر دو مخارج زندگی او را برای مقطعی تامین می کنند، در هر دو بازی می کند. بسیاری از اینها ممکن است خودشان حزب الهی و حتی مذهبی نیز نباشند، اما در عمل دارند به تبلیغ نظراتی خطرناک کمک می کنند. اگر هم بهشان گوشزد کنی، جواب می شنوی که من سیاسی نیستم و فقط هنرمندم، این شغل من است و در هر فیلمی که به من پیشنهاد شود بازی می کنم. دسته ی بسیار معدود دیگری از هنرمندان اما که این دو زن جزو این دسته هستند، به این تعریف از حرفه شان اعتقاد ندارند. یعنی بدلیل اینکه هنر برایشان نوعی صدای اعتراض انسان امروز به بیعدالتی و جهل معنا دارد و هنر بی تفاوت یا زیر خط سانسور را قبول ندارند، حاضر نیستند بهر قیمتی و صرفاً برای گذران زندگی، پرنسیپهای خود را زیر پا بگذارند. در نتیجه در همه ی دوره ها بیشترین لطمه ها را خورده اند، بدین لحاظ که در شرایط بسیار سختی زندگی کرده اند و می کنند و پس از مدتی نیز فراموش می شوند یا لا اقل فقط زمانی از نام آنها استفاده می شود که همان عده ی بیشماری که به نوکران بی چون و چرای دستگاه سانسور بدل شده اند و خود نمی دانند، برای دادن پزهای روشنفکری، از آنها بعنوان هنرمندان واقعی نام ببرند، غافل از اینکه این بیشماران با بها دادن به دستگاه سانسور در حذف این

دسته شریک جرم بوده اند. بگذارید یک مثال دیگر بزنم. کلاوس من، نویسنده‌ی ضد فاشیست آلمانی در دوران تبعید، رمانی نوشت بنام "مفیستو". این رمان بر اساس زندگی واقعی یک هنرپیشه‌ی بسیار توانای آلمانی بنام "گوستاو گروندگنز" نوشته شده است. گروندگنز پیش از تسلط فاشیسم هیتلری بر آلمان، حتی تمایلات چپ گرایانه داشت. زمانی که هیتلر به قدرت رسید و بسیاری از همکارانش که هنرمندان ضد فاشیست بودند، آلمان را ترک کردند. او اما ماند، چون معتقد بود می‌توان در همین نظام نیز کار کرد و آلوده نشد، چرا که مرتب می‌گفت، من فقط یک بازیگرم و کسی به من کاری نخواهد داشت. او حتی پس از به قدرت رسیدن هیتلر توانست چند تن از همکاران یهودی اش از آلمان فرار دهد. اما به مرور زمان رژیم فاشیست هیتلر که یکی از راههایش برای جلب اذهان عمومی، نشان دادن شیفتگی به هنر بود، بتدریج با دادن پست و مقام به گروندگنز، او را به یکی از عوامل خود و به ابزاری برای تبلیغ تفکر فاشیستی کرد. این رمان مرا بیاد بسیاری از هنرمندان خودمان می‌اندازد که در حساسترین شرایط اجتماعی با دادن تعریفی سراپا غلط از حرفه شان، عملاً به ماندن این رژیم و عادی بنظر رسیدن استبداد یاری رساندند و می‌رسانند.

نکته‌ی دیگری را نیز در نظر بگیرید. در زمان هیتلر نیز تنها نیمی از آثار هنری در جهت تبلیغ فاشیسم بودند، نیم دیگر آثاری بودند که موضوع آنها نه تنها هیچ ربطی واقعیت‌های موجود در آلمان نداشت، بلکه اگر تاریخ ثبت نمی‌داشتند، نمی‌شد حدس بزیند که در زمانی ساخته شده اند که در این کشور فجیع‌ترین جنایات بشری انجام می‌گرفته است. یعنی موضوع آنها کاملاً بی‌ضرر بود و یک دنیای مقدس، با مشکلاتی قابل حل در آنها ارائه می‌شد. آثاری از این دست، هر چند مستقیماً تبلیغاتی نبودند، اما بدلیل بی‌اعتنایی به فشارهای موجود، در ساختن یک چهره‌ی بظاهر متمدن از فاشیسم نقش مهمی بازی کردند. دو زن نمایش من که یکی در ایران است و دیگری ناچار به ترک ایران شده، هر دو جزو آن گروه معدود هنرمندان معترض هستند که "هر چند اندک، اما هنوز هستند".

هشت مارس: کارهای شما بویژه همین کار آخر، در ارتباط با موقعیت زنان ایران، هم رو به داخل دارد و هم رو به خارج. این شیوه نگرش شما به موقعیت زنان ایرانی ناشی از چیست؟ آیا موقعیت زنان در خارج را کماکان تحت تاثیر تضادهایی می‌بینید که زنان در ایران گرفتار هستند؟

نیلوفر: صد در صد. ما بطور متوسط ۱۷ سال است که در تبعید زندگی می‌کنیم. ما از سرزمینمان بارهایی را بر دوش کشیده و با خود بدینجا آورده ایم و زخمهایی بر جان و روان داریم که هنوز بر ما سنگینی می‌کنند و تا زمانیکه وجود دارند، تازه اند. ما در ایران هر روز زندگی مان در رودرروی با خشونت و جهل و فشار گذشته است. در عین حال هنوز نگران سرنوشت سرزمینمان هستیم و آرزوی ایرانی آزاد و دور از جهل و ستم و همچنین رسیدن زنان به حقوق برحقشان را در دل داریم و برای این هدفها تلاش می‌کنیم و تا زمانیکه چنین است، وظیفه مان این است که دردهای مشترک را فریاد کنیم و ساکت نشینیم.

هشت مارس: زبان تئاتری شما و یا بهتر بگوییم زنان نمایشهای شما عمدتاً زنان روشنفکر اقشار میانی هستند. در کارهای شما جای زنان غیر روشنفکر و همچنین اقشار تحتانی زنان خالی است. آیا این مسئله ناشی از عدم دسترسی شما به این اقشار و طبقات است و یا فکر می‌کنید مسئله زنان فعلاً توسط همین بخش از زنان روشنفکر اقشار میانی طرح می‌شود؟

نیلوفر: با همه‌ی حساسیتی که به هر نوع بی‌عدالتی دارم و با وجود اینکه آرزویم این است که جامعه‌ای داشته باشیم که در آن از هیچ انسانی حق زندگی در یک رفاه نسبی مادی و معنوی دریغ نشود، اما بعنوان یک هنرمند وظیفه‌ی خودم می‌دانم که در مورد آنچه می‌شناسم بنویسم و نه در مورد آنچه کاملاً نمی‌شناسم. شما اگر زندگی مادی مرا در نظر بگیرید، خواهید دید که برای اینکه بتوانم کار هنری ام را ادامه بدهم، بسیار سخت زندگی می‌کنم، اما واقعیت اینست که جایگاه فکری ام در بقول شما اقشار میانی است و این قشر را با همه‌ی تضادهایش، تزویرهایش، ضدیت حرفش با عملش، خوب می‌شناسم. از سوی دیگر مخاطب من نیز بیشتر از این قشر است و همانطور که خودتان نیز اشاره کردید، بیشترین نیرو را برای پرداختن به مسئله‌ی زن و مسائل مهم دیگر اجتماعی و سیاسی، این قشر صرف کرده و در عین حال، بزرگترین اشتباهها و خیانتها به آرمانهای انسانی نیز از سوی همین قشر انجام شده است.

هشت مارس : در مورد سبک هنری تان سوال دارم و بعنوان زمینه سوال، در نمایش "روباهای آبی زنان خاکستری" با سه قطعه مختلف نمایش روبرو هستیم، یعنی با یک موضوع یا حکایت واحد سر و کار نداریم. این سه بخش مختلف یعنی زندگی دو زن هنرمند در ایران و خارج، "در انتظار گودو"، و "مده آ" چه ارتباطی با هم داشتند؟ و چرا این دو بخش از این دو نمایشنامه ی بسیار معروف؟

نیلوفر : سه قطعه ای که نام بردید و در مجموع ۲۵ دقیقه از نمایش را که زمان کل آن ۲ ساعت است، تشکیل می دهند، کاملاً به قصد انتخاب شده اند. شاید لازم باشد توضیح بدهم که در این نمایش ما با برشهایی از مقاطع مختلف زندگی این دو زن بازیگر روبرویم. مده آ بروایت داریو فو و بخش کوچکی از "در انتظار گودو" از بکت بدین دلیل انتخاب شده اند که اولاً یادآور یک دوران درخشان کاری این دو زن در حرفه ی بازیگری و یادآور خاطرات مشترک کار آنها بر روی صحنه هستند و از سوی دیگر از آنجا که هر دو قطعه ی نمایشی نوعی نگاهی معترض به پیرامون خود دارند، ما را با روحيات این دو زن که این موضوعات را برای کار خود انتخاب می کرده اند، آشنا تر می کند. زندگی در یک سیستم مردسالار و ایستادن در مقابل این سیستم، به بهای گذشتن از بسیاری از منافع شخصی و دلبستگیها، روبرو بودن با جامعه ای بی تفاوت که ترجیح می دهد چشمانش را در برابر بی عدالتی ببندد، اما منافع شخصی اش را از دست ندهد... موضوع این دو قطعه ی نمایشی هستند و بهمین لحاظ با حسهای این دو زن و با خط اصلی نمایش، همخوانی دارند و آن را تکمیل می کنند. این همخوانی با قطعه ی سوم که دو دقیقه از قطعه ی "زنان تروا" بروایت سارتر است و در پایان نمایش، در زمانی که این دو زن پیر شده اند به کمال می رسد. "زنان تروا" که در حقیقت مانیفست این دو زن نیز هست از بازی با واقعیت زندگی و تفکر آنها یکی می شود. اگر خاطرتان باشد، جایی است که این دو زن دوصدایی آن را اجرا می کنند و چنین آغاز می شود:

... اما شما ای جاودانان خطا می کنید

می باید ما را در زمین لرزه ای نابود می کردید

آن هنگام هیچکس نامی از ما بر زبان نمی آورد

افتخار ما

و بی عدالتی ابلهانه ی شما را خواهد شناخت

زیرا که شما خود

مدتها از آن پیش مرده خواهید بود

همچنان که ما

اینک بزرگترین شوربختی من و آخرین آنها

مرا از دیارم جدا می کنند و شهرم غرق در آتش است

.....

این گفته ها را شاید این دو زن از زبان تمامی تبعیدیها و حذف شدگان سیستمهای فاشیستی می گویند. این متن زمان و مکان ندارد و در عین حال دقیقاً مصداق روحیه ی معترض این دو زن است و شاید نقشی باشد که قرار است روزی در پیری بازی کنند و شاید هیچکدام نباشد و در عین حال همه آنها باشد. پس توجه می فرمایید که استفاده از این متنها به چندین دلیل بسیار مهم و بدلیل معنای چند پهلویی که در چارچوب این نمایش می یابند (شاید اگر این متنها هر یک جداگانه اجرا شوند، دیگر این تاثیر چند جانبه را نداشته باشند)، چگونه در خدمت خط اصلی نمایش قرار می گیرند و در عین حال معنای خودشان نیز غنی تر می شود. این شیوه ای است که در تئاتر مدرن که داستان تعریف نمی کند، بلکه به برشهایی از زمان و وقایع می پردازد و آنها را چون پازل در اختیار تماشاگر قرار می دهد، تا تماشاگر فعال شود و این پازل ها را در کنار هم بگذارد و آن طرحها را تکمیل کند، به اشکال گوناگون تجربه شده و می شود.

هشت مارس : کارهای شما، بویژه این کار آخر نمونه ی برجسته ای بود از تلفیق هنر و مسائل اجتماعی که انسانها درگیرش هستند، علاوه کارهای شما پیام سیاسی - اجتماعی معینی دارند. این سبک کار را چگونه توضیح می دهید؟

نیلوفر : بنظر من اصلا هنر یعنی همین . بهترین هنرمندان دنیا آنها هستند که آنچه در آثارشان مطرح کرده اند ، معضل مشترک انسانها در مقاطع مختلف تاریخی از نگاه هنرمندانه بوده است . نگاه هنرمند ، اما نگاه اکثریت نیست . هنرمند همواره در کنار آنهایی قرار دارد که تحت ستم قرار گرفته اند و در موضع اقلیت قرار داشته اند . اکثریت ، دنباله روی بی چون و چرای این یا آن اندیشه است . هنرمند اما با هر گونه دنباله روی و روحیه سلطه جو در نبردی دائمی قرار دارد. هنرمند آن روح معترض نا آرام انسان است که نگاهش همواره با روحیه شخصی پرستی و دیکتاتور پروری در تضاد قرار دارد. هنر به هر آنچه مطلق پنداشته شود ، شک می کند و مطلق بینی را بزیر علامت سوال می برد . البته تعریفی که من از هنر دارم ، نیز بهمان نسبت تعریف مطلق نیست و هنرمندان دیگری نیز وجود دارند که شاید تعریفشان از حرفه شان کاملا با من فرق کند . بهمین دلیل نیز در هنر ژانرها (شاخه ها) ی گوناگونی وجود دارد . آنچه در بالا گفتم تعریف من است از معنای کارم .

هشت مارس : تا حالا برایتان پیش آمده که تاثیر اجتماعی کارتان چیزی خارج از آن چیزی بشود که قصد داشتید؟

نیلوفر : خیر . من از همان زمان که کارم را آغاز کردم ، کاملا برایم روشن بود که از آنجا که در کارهایم عقب ماندگیهای فرهنگی و هیجانهای نیندیشیده به نقد کشیده می شوند ، و بسیار رک و صریح هم به نقد کشیده می شوند ، برای خودم دشمن خواهم تراشید ! چرا که ما بسیار سخت می پذیریم که آنچنان که ادعا می کنیم فهمیده و بی تعصب و اهل اندیشه نیستیم . همچنین از اینکه آینه ای در پیش رویمان گرفته شود ، تا خود واقعی مان را ببینیم ، نیز خوشمان نمی آید . نا سلامتی سراسر فرهنگ و تاریخ ما صرف این شده که واقعیت ما در پشت پرده های ضخیم پوشیده بماند و حتی نزدیکترین کسانمان نیز آن را نشناسند ! من در کارهایم این پرده های را به کنار می زنم و در نتیجه دو عکس العمل در تماشاگر بوجود می آید . یا بدش می آید و یا خوشش می آید . بعد از این حد هم فراتر می رود و آنها که بدشان می آید با آنها که خوششان می آید وارد بحث می شوند . یعنی شاخک های حسی تماشاگر آنقدر تحریک می شود که می خواهد حسهایش و نظراتش را باز گو کند . کارهای من تماشاگر بی تفاوت نمی خواهد . از این نظر که موضوعی که کارم مطرح می کند ، قصد دارد یک بحث بوجود بیاورد و انسانها را به فکر کردن و عکس العمل نشان دادن (چه مثبت و چه منفی) نسبت به مقولات وا دارد ، فکر می کنم کارم موفق بوده است . به گمان من کاری که همه از آن خوششان بیاید و به جز جمله ی کوتاه "چقدر قشنگ بود" ، نظر دیگری از تماشاگر نطلبد ، کار موفقی نیست.

هشت مارس : اغلب ، حتی کسانی که مخالف دیدگاههای شما در مسائل اجتماعی - سیاسی هستند از کارهای شما استقبال می کنند. خودتان علش را چه می دانید؟

نیلوفر : اگر واقعا اینطور باشد که شما می گوئید ، باید بسیار از این موضوع خوشحال باشم . چون به گمان من این خصلت هنر است و شکل هنرمندانه ی برخورد با پدیده ها ، که حتی کسانی که با محتوای موضوع توافقی ندارند را به خود جلب می کند . نه اینکه الزاما نظرات آنها را تغییر بدهد یا گفته های خودش را با آنچه آنها دوست دارند بشنوند ، تطبیق دهد ، بلکه از این لحاظ که از موضع روشنگرانه و هنرمندانه به موضوع پرداخته شده باشد ، نه از موضع کسی که به قصد تبلیغ سیاسی - حزبی به نفی یا طرح معضلی می پردازد . اما واقعیت این است که در کنار آنچه شما مطرح کردید ، عده ای نیز وجود دارند که پرداخت هنری نمایشنامه های مرا دوست دارند ، اما بدلیل اینکه نظراتم را که در تقابل با تزویر دوم خردادها و شیفتگی بخش عظیمی از روشنفکران به این تزویر قرار دارد ، مطرح می کنم ، بقول خودشان کارهای مرا "بایکوت" کرده اند . در حالیکه کارهای من همه را با هر طرز تفکری که باشند به جلد و گفت و گو می خوانند و تنهای برای عده ی خاصی نوشته و اجرا نمی شود.

هشت مارس : شما در نمایشهای قبلی سعی کرده اید از حضور فرهنگ زن ستیز حاکم بر ایران بر زندگی تبعیدیان و مهاجرین پرده بر دارید. علت جان سختی مناسبات عقب مانده ی سنتی مردسالار را در روابط ایرانیان خارج از کشور ناشی از چه می دانید؟

نیلوفر : ایرانیان خارج از کشور نیز فرزندان همان فرهنگ ضد زن هستند که گویی تمام مشغله ی فکری اش تعیین حد و حدود و چگونگی بودن و زیستن زنان خلاصه شده است . آنها تمام عادات فرهنگی خود را ، حتی اگر بخشا لا اقل در حرف با آنها مخالف باشند ، در عمل با خود به اینسو آورده اند . از سوی دیگر نمی توانند این واقعیت را تحمل کنند که زنان ایرانی در خارج از کشور بدلیل اینکه در این جوامع از نظر قانونی دارای حقوق انسانی هستند ، توانسته اند به جلو بروند و روی پای خود بایستند . آنها پیشرفت زنان را نوعی توهین به مردانگی خود تلقی می کنند و حس می کنند اخته شده اند ، چرا که دیگر نمی توانند به این زنان امر و نهی کنند . از سوی دیگر واقعیت نشان داده که کسانی که از جوامع میزبان به دلیلی سرخورده می شوند، برای حفاظت خود بیش از پیش به عادات و سنتهای هزاران ساله که بخش عظیمی از آنها ضد انسانی است ، می چسبند و این عادات را با تعریفهای سراسر مخدوش و بنام دفاع از هویت ایرانی در اینجا هم گاه حتی شدیدتر از زمانی که در ایران بودند، به فرزندان خود نیز تحمیل می کنند ، که البته آنها نه تنها این تعریفهای عقب مانده را نمی پذیرند ، بلکه با آن به مقابله نیز بر می خیزند و می گویند ، اگر فرهنگ ایرانی این است ، ما اصلا ایرانی نیستیم ، در حالیکه اگر تعریفی انسانی و جهانشمول به فرزندانمان می دادند ، آنها دیگر اینگونه از آنچه بعنوان فرهنگ ایرانی بر آنها تحمیل شده ، فراری نمی بودند . بخش دیگری از نوجوانان نیز متأسفانه به بازتولید شکل قلدرمآبانه و ضد زن رفتار پدرانشان دست می زنند و در نتیجه از سوی جامعه پذیرفته نمی شوند .

هشت مارس : شما بعنوان یک هنرمند تا چه حد خود را محدود به طرح موضوع زنان می کنید و چقدر بعنوان یک انسان طرفنظر از جنسیت به مسائل کلی جامعه نظر دارید؟

نیلوفر : ببینید ، من بعنوان یک هنرمند ، اگر خودم را بهر دلیلی محدود کنم ، کار اشتباهی کرده ام . پس خودم را به چیزی محدود نمی کنم . واقعیت این است که بسیاری از نمایشهای من به مسئله ی زن پرداخته اند و می پردازند . در آن دسته نیز که به مسائل دیگر اجتماعی می پردازند ، باز مسئله ی زن نمود روشنی داشته است . دلش این است که مسئله ی زن یکی از پیچیده ترین معضلات تاریخ این سرزمین بوده و هست و من بعنوان یک هنرمند زن که خودم هم با این موضوع هر روز زندگی ام درگیرم ، حق دارم که از این جامعه پرسم ، با این مسأله می خواهی چه کنی و به چه حقی ابتدایی ترین حقوق را از بیش از نیمی از مردم کشورت را قهرناست از آنها سلب کرده ای . من اخیرا در جایی خواندم که دکتر اسلامی ندوشن در مورد زنان شاهنامه سخنرانی داشته و گفته شاهنامه نه تنها ضد زن نیست ، بلکه تمامی زنان آن بغیر از سودابه ، شخصیتهای مثبتی بوده اند . آیا شما می دانید ایشان مثبت بودن را چگونه تعریف می کنند ؟ ایشان می فرمایند ، مثبت به این دلیل که برای مردانشان فداکاریها کرده اند و مرتب عاشق و شیفته ی مردانشان بوده اند و مردانه (آیا این خود توهین آشکاری به زنان نیست ؟) با مردانشان همکاری و از آنها حمایت کرده اند . متوجه عمق فاجعه هستید ؟ آقای ندوشن ناسلامتی یکی از با سوئد ترین روشنفکران آن سرزمین است . وقتی حتی چنین کسی نیز مقام زن را در قربانی بودن و زاده شدن برای فداکاری در راه مرد ببیند ، یعنی به مورد زنان که می رسد از ابله ترین موجودات ممکن نیز ابلهانه تر سخن بگوید و تازه گمان کند دارد در مورد زنان، مثبت حرف می زند ، تکلیف بقیه چیست ؟ آری ما از چنین سرزمینی می آیم که بوضوح و بدون اینکه قبحی در این کار ببیند ، زنانش را مفعول ، قربانی و انسان درجه دو می خواهد . پس اگر من هنرمند که زن هم هستم در مقابل این اندیشه ی قرون وسطایی که حتی از سوی باصطلاح اندیشمندان ما نیز حمایت و ترویج می شود ، عکس العمل نشان ندهم ، چه کسی باید این کار را بکند ؟ از سوی دیگر من در کارهایم بدنبال رد پای زنانی می گردم ، که (وجود دارند و کم هم نیستند) دیگر نمی خواهند در نقش قربانی و مادر فداکار و همسر نمونه بدینا بیایند و از دنیا بروند . آنها می خواهند در اجتماع فعالانه حضور داشته باشند ، حق انتخاب و تصمیم گیری را برای خود مسلم می دانند و می خواهند سرنوشت خود را در دست بگیرند . نکته ی دیگر این که من از موضع قربانی سخن نمی گویم و هرگز نیز نه در کارهایم و نه در زندگی ام حاضر به پذیرفتن نقش قربانی نبوده ام و نیستم . مسائل کلی این جامعه هم تا زمانی که بیش از نیمی از جمعیت خودش را ناقص القعل ببیند و در نتیجه به میزان درک و شعور خودش توهین کند ، حل شدنی نیست . هر کس هم که از آزادی و دمکراسی حرف بزند ، اما نگاهی به زن عقب مانده باشد ، به گمان من یا دارد دروغ می گوید و یا اینکه درکی از این واژه ها ندارد .

هشت مارس : نقش هنر و بویژه تئاتر را در جامعه چگونه می بینید؟ عبارت دیگر شما در کار هنری تان به چه چیزی می خواهید پاسخ دهید؟

نیلوفر : هنر برای من کاوش و نقد خلاقانه ی هستی انسان و پدیده ها ست و شک در هر آنچه مطلق دیده شود . در دنیای هنر ناممکن ، ممکن می شود و آنچه هست محتاج تحول و تغییر . اینها همه تنها از طریق تسلط بر ابزار کار یعنی بکارگیری حس زیبایی شناسانه و نیروی تخیل و خلاقیت ، امکان بروز می یابد . هنر با هر تفکری که گمان کند جواب نهایی را برای معضلات هستی یافته و نماینده ی حقیقت مطلق است ، ناهمخوان است . جذابیت تئاتر برای من در این است که زنده اجرا می شود و با مخاطب وارد ارتباط مسقیم می شود. در جامعه ای که از یک فرهنگ غنی برخوردار باشد ، دیدن آثار هنری ، جزئی از زندگی انسانهاست و بهیچوجه یک تجمل به حساب نمی آید . جامعه ای که قدر هنر را که فی الواقع آن بخش خلاقه ی خود اوست نداند ، به گمان من دچار فقر فرهنگی است و لطمه ای که می خورد ، غیر قابل انکار است .

هشت مارس : سوال آخرم این است که زنان هنرمند در تبعید با یکدیگر تماس دارند و آیا ضرورت تشکیلی از زنان هنرمند تبعیدی را حس می کنید؟ (یا اینکه زنان هنرمند ایرانی انگشت شمار هستند ، با این حال اغلب یکدیگر را نمی شناسند و از کارهای یکدیگر بی خبرند)

نیلوفر : زنان هنرمند در اینجا بسیار پراکنده اند ، اما گمان نمی کنم این به این معنی باشد که از کارهای یکدیگر خبر نداشته باشند و یا تعدادشان کم باشد . یکی از موانع شکل گیری چنین تشکیلی اما شاید بیشتر این باشد که هنرمندان انسانهای تشکل گرای نیستند و خصلتا بیشتر فردگرا هستند . نمی خواهم ارزشگذاری کنم که این خصلت درست است یا نه . نکته ی دیگر اینکه تعداد زنان هنرمندی که به ضرورت تشکیل چنین تشکیلی واقف باشند ، زیاد نیست . راستش خود من هم تاکنون به چنین چیزی فکر نکرده بودم .